

# عینیت

## در پژوهشهای اجتماعی

ترجمه: مجید روشنگر

### اشاره

اگر نگوئیم همه کسان ، می‌توانیم بگوئیم اکثر کسانی که سروکارشان با علوم اجتماعی است چنین باور دارند که پژوهش‌هایشان «عینی» و نتیجه‌گیری‌هایشان مستقل از آن ارزشهای اعتیاری است که به آن ایمان دارند . و نیز گمان دارند که «علمی» فکر می‌کنند و از تعصب بدون‌درد و دربرداشت‌های خود هم بکلی باقدا فرقی ندارند . در کتاب کوچکی که ترجمه آن بتدریج در نگین می‌آید، گونار میردال افسانه «عینیت» را از بیایی می‌کند . میردال این پرسش را پیش کشیده است که تا چه اندازه نظریات نو و تازه اقتصادی و اجتماعی از فرضیات مربوط به قوانین طبیعی و سودگرایی رها شده‌اند ؟ او این مساله را مطرح کرده است که آیا ما می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که پرسشها و جستجوهای ما ، روی تصبیاتی که پاسخ‌ها و یافته‌های ما را از اعتبار می‌اندازد ، سرپوش نمی‌گذارد ؟ میردال بعنوان صاحب نظری که علوم اجتماعی را بعنوان يك «شعور عام بفرنج» یا «فهم عادی بیچیده» تلقی می‌کند و از این نگاه نظریات اقتصاددانان سیاسی و جامعه‌شناسان را از بیایی می‌کند ، عقیده دارد که فقط پس از تحلیل انتقادی مسائل است که ما می‌توانیم تمام نیرو و قوام پژوهشهای تجربی را در خدمت مسائل اجتماعی قرار دهیم

شاید کتاب «عینیت در پژوهشهای اجتماعی» برای دانشجویان این رشته یکی از کتابهای مهم علوم اجتماعی باشد . علاوه ، اهمیت بیشتر کتاب از آنرواست که خطوط فکری یکی از پیشروان نظریات اجتماعی را در اختیار دانشجوی علوم اجتماعی قرار می‌دهد و صرف آشنایی با این نظریات برای دانشجویان علوم اجتماعی لابد ضرورت دارد .

مجید روشنگر

### ۱- مسأله

هدف غائی علوم اجتماعی جستجوی حقیقت «عینی» است . ایمان دانشجو ، ایقان او به این نکته است که حقیقت مفیداست ، و خیال پرداززی ، مخصوصا خیال پردازیهای کاهلانه مضر . دانشجوی علوم اجتماعی در جستجوی واقع گرایی **Realism** است ، و این اصطلاحی است که یکی از معانی آن دلالت بر برداشت «عینی» واقعیت **Reality** دارد .

بنابراین اساسی‌ترین مساله‌ای که از نظر روش شناسی **Methodology** در برابر دانشجوی علوم اجتماعی قرار دارد ایستکه «عینیت» **Objectivity** چیست ، و چگونه دانشجو می‌تواند عینیت را در کار شناخت حقایق و امور واقع ، و روابط اتفاقی این امور باهم ، ملحوظ کند . چگونه میتوان يك نظر تعصب آمیز را کنار گذاشت ؟ دقیقتر آنکه دانشجوی علوم اجتماعی :

۱- چگونه می‌تواند خود را از زیر بار میراث سهمگینی که از نوشته‌های قدما در قلمرو پژوهش او در دست است رها سازد ، نوشته‌هایی که معمولا حاوی مفاهیم هنجاری **Normative** است و علل غائی را در نظر

دارد و از نسلهای پیش به ارث رسیده و پایه و اساس آنها فلسفه‌های اخلاقی متافیزیکی قوانین طبیعی و سودگرایی **Utilitarianism** است . مفاهیمی که تمام نظریات اجتماعی و اقتصادی ما را از آنها منشعب شده است .

۲- چگونه نفوذ کامل محیط فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی جامعه ای را که در آن زندگی و کار می‌کنیم و معاش و موقع خود را در آن بدست می‌آورد از خود دور نماید .

۳- چگونه نفوذی را که صرفا از شخصیت خود او بر می‌خیزد ، شخصیتی که نه تنها پرداخته‌ست‌ها و محیط زیست اوست ، بلکه پرداخته تاریخ فردی ، سرشت و تمایلات اوست نادیده بگیرد ؟

دانشجوی علوم اجتماعی بامساله دیگری هم روبرو است : برداشت **Approach** او چگونه می‌تواند عینی و در عین حال عملی باشد ؟ رابطه بین شناخت جامعه و تغییر جامعه چیست ؟ چگونه می‌توان جستجوی معرفت واقعی را با ارزش گذاریهای **Valuation** اخلاقی و سیاسی همراه ساخت ؟ چگونه حقیقت می‌تواند با آرمان‌ها **Ideal** ربط داده شود ؟ در حرفه ما ، حتی تا امروز ، این

«ناآگاهی» وجود دارد که دانشجو ، در جستجوی حقیقت ، مثل هراسان دیگری که بدنبال انجام کاری است ، زیر نفوذ سنت ، محیط زیست و شخصیت خویش است . بعلاوه ، «تابو» ای نامعقول دیگری هم در کنار قرار دارد و آن خودداری از بحث درباره این «ناآگاهی» است . باعث شگفتی است که این تابو عموما تکرار می‌شود و دانشجوی علوم اجتماعی را در زمینه پژوهشی که در دست دارد در خامی و ساده لوحی **Naïvité** باقی می‌گذارد . نابود کردن این خامی و ساده لوحی باید هدف «جامعه شناسی دانش و دانشمند» ، که عقب افتاده‌ترین شاخه علوم اجتماعی است قرار گیرد . (۱) اهمیت این مساله از آنروست که اگر جلوی این تاثیرها گرفته نشود ، تمایلات و تصبیاتی که در زمینه پژوهش دانشجو به شکل منظمی بروز می‌کند ، او را به معرفت نادرستی سوق می‌دهد .

حتی اگر این تاثیرها که پژوهش را زیر نفوذ قرار می‌دهد درجا وجود داشته باشد و در نتیجه آن دانشجوی علوم اجتماعی در برداشتهای خود برای کشف حقیقت و هم‌چنین درباره شخص خویش ، خود را سر در گم تر حس کند ، باز مساله فلسفه علوم



اقتصادی بعد از جنگ اول جهانی را کاهش دهیم. بنابراین ما ناگزیر بودیم نظریات متقدمان را رد کنیم.

چون علاقه من به حقیقت جویی به اندازه علاقه من به اصلاح Reform اجتماعی حاد بود، احساس کردم که رها ساختن تفکراتم از زنجیر سنت حاکم ضروری است. این مساله به موقع خود، مرا با مشکلات روش شناسی وسیعتری - سوی مشکلاتی که در آن زمان به بحث های درگیر کشورم مربوط می شد - روبرو خواهد ساخت. در آن روزها، فیلسوف سرسخت سوئدی «آکسل هگراشتورم» Axel Hägerstörn نقوذسهمگینی از لحاظ انتقادی بر جوانان دانشگاهی سوئد داشت و بالطبع گرایش انتقادی مرا هم در تمام زمینه های فکری، بر حسب ارزشهای عینی، تقویت می کرد: دومین کتاب عمده من (۳) در اصل چنین شروع شد که صرفاً جزوه کوتاهی باشد برای ایجاد بحث بمنظور نمایاندن خود فریبی همکاران قدیمی ام در سوئد. همکارانی که در پژوهشهای خود با فرض معلومات و حقایقی چند و برقرار کردن ارتباط بین آنها به نتیجه گیریهای رسیدند که تعیین کننده روش آنها بود. بجای این، کتاب من به تحلیل نسبتاً عمیقی تبدیل شد که در آن نشان دادم چگونه نظریات اقتصادی از فلسفه های متافیزیکی - که قبلاً به آن اشاره کردم - منشعب شده است و چگونه میراث آن در انواع رشته های فلسفه متافیزیکی - مخصوصاً در نظریات مربوط به رفاة اجتماعی و ارزش بجا مانده است. در حقیقت این میراث حتی تا امروز هم جای خود را در نظریات مزبور محفوظ نگاه داشته است.

بعنوان يك منتقد نظریات اقتصادی،

عقاید ابراز شده در آن کتاب، کوشش ۱۵ منظم اقتصاددانی است که می خواهد مسائل

کوشهایی که در جوانی در زمینه پژوهش های اقتصادی داشتم مشغول داشته و مرا بر انگیزخته است. این انگیزش و اشتغال خاطر را من به عکس العمل خودم - چه مثبت و چه منفی - نسبت به آن گروه از اقتصاددانان کاملاً استثنایی سوئد نسبت می دهم که پیش از من در سوئد زندگی می کردند و يك سرو کردن هم از من بالاتر بودند: یعنی «کونت ویکسل» Kunt Wicksell «دیوید دیویدسن» David Davidson «گوستاو کاسل» Gustav Cassel و «الی. ف. هکشر» Eli. F. Heckscher. این اقتصاددانان توانایی فوق العاده - و هم چنین مقام فوق العاده خود را در محافل دانشگاهی سراسر جهان - با يك نوع خامی و ساده لوحی فوق العاده ای همراه داشتند که از بر خورد آنها با مشکلات اساسی روش شناسی ناشی می شد. مشکلاتی که من آنها را در این بحث به عنوان «مشکلات اساسی» نامیدم. ریشه های معنوی این اقتصاد دانان به اواخر دوره «ویکتوریا» می رسیده و برای آنها منعی وجود نداشت که در پژوهشهای خود به تکلیف قطعی عملی و سیاسی برسند. بنظر آنها نتیجه گیریهای قطعی عملی و سیاسی مظهر حقیقت عینی بود.

چنین نتیجه گیریهایی که بدون ارزش های مقدماتی مشخص و واضحی به آنها رسیده بودند، کلاً در قلمرو اقتصاد آزاد Laissez-faire قرار داشت. («ویکسل» تا اندازه ای از این نظر مستثنی بود اما او زود از دار دنیا رفت.) مثل اکثر اقتصاد دانان سوئدی هم نسلم، نظریات من با نظریات این اقتصاد دانان تفاوت داشت. اگر بخواهم از این نظریات متفاوت یسار کنم باید بگویم که ما طرفدار مداخله Interventionist بودیم. مثلاً می خواستیم طرحی برای کار دسته جمعی و عمومی بریزیم تا بتوانیم بیکاری وسیع دوره بحران

اجتماعی بجای خود باقی می ماند: آیا وسایل منطقی وجود دارد که دانشجوی علوم اجتماعی بتواند «عینیت» در پژوهشهای اجتماعی را از طریق آن وسایل بهتر تضمین کند؟ این مساله ای است که در بحثی که در پیش دارم به آن خواهم پرداخت.

همانطور که خواهیم دید، وسایل منطقی موجودی که بتواند ما را از تعصب دور نگه دارد به این شرح است: باید آن ارزش گذاریهایی را که حقیقت سرنوشت پژوهشهای نظری و هم چنین پژوهشهای عملی (۲) ما به آنها بستگی دارد تاسرحد آگاهی کامل بالا ببریم و آن ارزش گذاریها را از نقطه نظر مربوط بودن، مهم بودن، و عملی بودن در جامعه ای که درباره آن پژوهش می کنیم بدقت زیر ذره بین قرار دهیم. باید ارزش گذاریهای خود را به يك سلسله ارزشهای مقدماتی پژوهشی تبدیل کنیم و برداشت خود را مشخص سازیم و مفاهیمی را که با آنها سرو کار داریم بر حسب سلسله ارزشهای مقدماتی که صراحتاً تبیین شده اند - تعریف کنیم.

## ۲ - يك توضیح شخصی

عقایدی را که عنوان کردم، بصورت همگانی و کلی پذیرفته نشده اند. بر عکس، روش شناسی علوم اجتماعی اکثراً متافیزیکی و شبه عینی است. بنابراین زیاد از موضوع خارج نیست - و احتمالاً به خودستایی هم - تعبیر نخواهد شد - اگر راهی را که دانشجویی چون من برای جستجوی روش های عینی پژوهش پیموده است ترسیم کنم. در واقع در دعوتی هم که از من شد و مرا به تهیه این خطابه که متن حاضر نسخه تجدید نظر شده آنست واداشت، چنین قصدی بطور ضمنی نهفته بود.

پرسشهایی را که در آغاز این خطابه مطرح کردم، خاطر مرا از همان نخستین

عملی و سیاسی را با حذف يك معادله حل کند و به این ترتیب راه را برای اختیار و تعصب باز نگذارد. باز در مقام همان منتقد گمان دارم که هنوز هم آن عقاید معتبرند و چندان هم بی ربط نشده اند. طرز تفکر اقتصاددانان هنوز تغییر عمده ای نکرده است. اما در سراسر بحثی که در آن کتاب در برابر خواننده قرار دارد، این عقیده نهفته است که اگر تمام عناصر متافیزیکی را بکلی کنار بگذاریم و به آنگونه نتیجه گیریایی که تعیین کننده روش محقق است رو بیاوریم، به مجموعه سالمی از نظریات پوزیتیف اقتصادی که کلا مستقل از هر نوع ارزش گذاری است دست می یابیم. بدین ترتیب باید امکان داشته باشد که بعدا با افزودن يك سلسله ارزشهای مقدماتی منتخب تبیین شده به معرفت علمی و عینی که در باره حقایق داریم، به آن نتایجی که روش محقق را تعیین می کند برسیم.

بزودی دریافتم که باور ضمنی من به اینکه مجموعه ای از معرفت علمی می تواند مستقل از هر نوع ارزش گذاری بوجود آید، تجربه گرایی خام و ساده لوحانه ای *Naïve imprecism* بیش نیست. «حقایق» صرفا بدلیل نظر کردن در آنها، بصورت مفاهیم و نظریه ها در نمی آید؛ درحقیقت، جز در چهارچوب مفاهیم و نظریه ها، هیچگونه حقیقت علمی وجود ندارد و هر چه هست فقط هرج و مرج است. يك عنصر «از پیشی» *A Priori* غیر قابل انکاری در تمام کارهای علمی وجود دارد. پرسشها، قبل از آنکه بتوان به آنها پاسخ داد، باید مطرح شود. پرسشهایی که مطرح می شود، تظاهر علائق ما بدینا است؛ مطرح شدن این پرسشها، در عمق مساله چیزی جز ارزش گذاری نیست. بنابراین، ارزش گذاری لزوما در مرحله ای در کارما دخالت می کند که به مشاهده معلومات و حقایق می پردازیم و تحلیل نظری را دنبال می کنیم، و نه صرفا در مرحله ای که از معلومات و حقایق و ارزش گذاریها استنباط های سیاسی

خود را استنتاج می کنیم. « (۴) بنابراین، در قلمرو تحول عقاید من درباره سوالي که در آغاز این مبحث عنوان کردم سهم اولیه ای که از طرف من در باره «مساله ارزش» در اقتصاد باقی ماند، جز اولین جا پا چیز دیگری نبود.

\*\*\*

قلمرو نخستین علائق من چیزی نبود جز مسائل اقتصادی، و پیرامون نظریات اقتصادی تثبیت شده ای دور می زد. که در چارچوب سنت کلاسیک و نئوکلاسیک تحول یافته بود. پژوهشهای بعدی، علائق مرا بکلی از آن دایره محدود دور ساخت تا اینکه نتیجتا موضع فکری من به يك اقتصاد دان سیاسی و بعد هم به يك اقتصاد دان نهادی *Institutional Economist*

تبدیل یافت. این به لحاظی نتیجه تغییر مسائل نظری و علمی می بود که من با آنها در طول زندگی حرفه ای ام سروکار پیدا کردم. در سطح اساسی تر دیگری، این تجربه های پژوهشی ایام بعدی، مرا به تعقل عمیق تری کشانید و نتیجه اش این شد که من به وجود مرزهای خشک سنتی نظام های مختلف علوم اجتماعی بطور روز افزونی بی اعتقاد شدم. نظامهایی که موجبات تحول آنها، به شکلی که روبروی ما قرار داشت، نقطه نظرهای عملی و هدفهای آموزشی و نیاز به تحلیل بود.

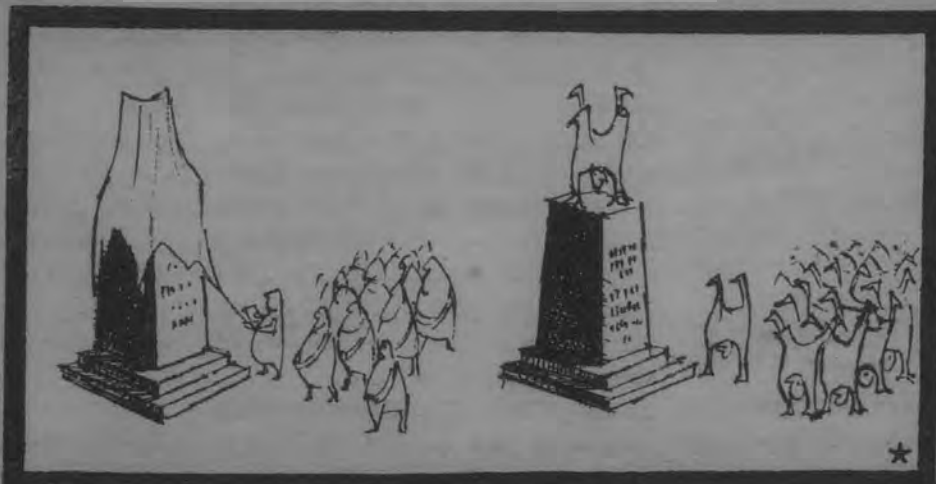
علت بی اعتقادی و ناباوری من در این زمینه شناخت هرچه بیشتر من بر این حقیقت بود که دریافتن مسائلی بنام مسائل اقتصادی، مسائل جامعه شناسی، و مسائل روانشناسی بطور جدا در واقع امر وجود ندارند. بلکه هر چه هست «مجموعه» ای است از کلیه مسائل. یکی از مفاهیم، و تنها مفهومی که ممکن است آنرا با ابهام پذیرفت، معنی اصطلاحاتی چون اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی یا تاریخ است. زیرا هرگز تعاریف ایسین

اصطلاحات بار هیچگونه استنباط علمی را حمل نمی کند. این نکته، همانطور که می دانیم، حتی امروز هم پیوسته مورد قبول نیست چه رسد به چهل سال قبل که از اینهم کمتر عنوان می شد. در آن روزها، نیروی دانشمندان صرف این می شد که تعریف دقیقی از این یا آن نظام علوم اجتماعی بدست دهند زیرا عقیده بر این بود که این امر فعالیت مهمی است.

ما باید مجموعه مسائلی را که در واقعیت وجود دارند، بوسیله تمام ابزارهای ممکن که در اختیار داریم حل کنیم. البته این نباید بهانه تحقیق سرسری قرار بگیرد؛ و وظیفه ماست که مهارت های خود را تا سطح ممکن بالا ببریم تا بتوانیم از عهده حل مسائلی که با آنها سروکار داریم بر آییم. دانشجوی علوم اجتماعی باید مهارت های خود را توسعه دهد و آنها را با مساله ای که به حل آن پرداخته است منطبق سازد، دانشجو نباید راضی به محدود کردن مهارت های خود در حد يك نظام سنتی باشد. در زندگی حرفه ای خود، پایه را از قلمرو چیزی که عموما نظریات اقتصادی نامیده میشود و زمینه اصلی کار من است، بسیار فراتر نهاده ام.

به همان نسبت که علاقه خود را در باره مسائل روش شناسی و ارزش گذاری دنبال می کردم، آنرا بطور کلی به علوم اجتماعی ببطور دادم و نگذاشتم علائقم صرفا در قلمرو علم اقتصاد که سر چشمه اصلی ذوق من بود محدود گردد. در هر زمینه ای که به کاری مشغول شده ام، همانطور که از مقدمه ها، موخره ها، بخش ها و فصول کامل کتابهای من در این زمینه بر می آید، این قضیه کاملا مشهود است. هم چنین روش مقابله من با چنین مسائلی. (۵) من تقریبا با گاندی - منتها با مفهوم کاملا متفاوتی - همصدا هستم که تمام زندگی حرفه ای من مجموعه ای بوده است از «آزمون» های حقیقت.

بقیه در صفحه ۴۸



## عینیت در پژوهشهای (بقیه)

هنگامی که در سال ۱۹۶۷ دعوت شدم که در دانشکده «سن و سنان» سخن بگویم، به من پیشنهاد شد که از موقع استفاده کنم و خلاصه نتایجی را که در زمینه مساله ارزش گذاری در علوم اجتماعی به آن رسیده‌ام بطور مختصر و ساده بیان نمایم. هم چنین از من خواسته شد که روش رسیدن به این نتایج و طرق تجربیات پژوهشی گوناگونی را که برگزیده‌ام بیان کنم. من این فرصت و پیشنهاد را استقبال کردم. خطابه من بعداً به منظور چاپ بسط پیدا کرد اما با اینحال متن آن همچنان فشرده و ساده باقی ماند. در این خطابه من دانشجویانی را مخاطب خود می‌بینم که حتماً تالیف فلسفه پیوسته و جامع علوم اجتماعی را از میان آثار بسیاری که در کتابهای گوناگون و در باره مسائل مشخصی نوشته شده کاری مشکل و در هر حال خسته کننده می‌یابند. در حرفهایم، هر کجا که احساس کنم مساله‌ای را باید بصورت کاملتری مطالعه کرد، به منابعی که باید جستجو شود اشاره خواهم کرد. طبیعت

هدفی که منظور این سخنرانی است و در آن می‌خواهم خطوط عقاید خودم را که طی سالیان دراز شکل گرفته است ترسیم کنم، موضوع اشارات تقریباً انحصاری‌ها را به کارهایم توجه می‌کند و امیدوارم بهانه خوبی برای غفو من باشد.

هدف من از نوشتن این کتاب کوچک این بوده است که متنی ارائه دهم که دانشجویان علوم اجتماعی - که تاریخ هم جزو آنست - و شاید دانشجویان حقوق، الهیات، و فلسفه را هم دربر بگیرد - بتوانند به آن مراجعه کنند. این کتاب آنقدر مختصر و آسان نوشته شده است که مراجعه به آن وقت زیادی را از دانشجویان نمی‌گیرد. بنا بر این امید من اینست که دست کم برخی از خوانندگان جوان کتابم دست به پژوهشهای عمیقتر مسائل اجتماعی بزنند و حتی بسیاری از نظریاتی را که در کتابهای درسی عرضه شده است به مصاف بطلند و افق‌های تازه‌ای را در زمینه پژوهشهای اجتماعی بکشایند. [دنباله دارد]

۱ - رجوع کنید به  
Gunnar Myrdal, *Asian Drama. An inquiry into the poverty of nations* (1968, New York)

مقدمه، صفحه ۵۵. پانویسهای این کتاب، اگر به نام و اثر دیگری اشاره شده باشد، همگی به کتابهای خودم نظر دارد.

۲ - من اصطلاحهای «نظری» و «عملی» (یا «سیاسی») را با توجه به معانی فنی آنها بکار می‌برم. اصطلاح نظری به تفکری اطلاق می‌شود که علت‌ها و معلول‌ها را مد نظر دارد، و اصطلاح عملی به تفکری که غرض و وسیله یا موضوع و طریقه را در نظر می‌گیرد.

The political element in the Development of Economic Theory, (1965).

این کتاب در اصل سوئدی زیر عنوان Vetenskap Och politiki nationalekonomin, 1930.

۳ - در استکهلم چاپ شده است.  
۴ - همان کتاب. مقدمه بر چاپ انگلیسی با صفحات ۱۷۸-۱۷۹.

۵ - مجموعه‌ای از این نظریات - همراه با مقالات جداگانه تخصصی دیگری - در کتاب «ارزش و نظریه اجتماعی» گردآوری شده است.

بخش اخیر، مزیت دیگری است که محققان را مفید تواند افتاد. چاپ و قطع و میزانیاز کتاب نفیس و برارنده و زیباست.

## تاریخ فرهنگ آلمان

ویلهلم گسمان - ترجمه‌ی :  
دکتر محمد ظروفی -  
انتشارات توس - ۳۲۰  
صفحه - قیمت ؟

شناسایی اصولی تاریخ و فرهنگ و دانش کشور های با- فرهنگ، از امهات و اهم مسائل فرهنگی هر جامعه است.

با وجود برخی اقدامات، نظیر تاریخ ادبیات روس اثر سعید نفیسی، تاریخ ادبیات انگلیس از دکتر صورتگر و یکی دو کتاب مختصر دیگر در همین زمینه در مورد کشور لهستان و آمریکا، هنوز در زبان فارسی؛ این نقیصه چشمگیر است.

و اینک که تاریخ مختصر فرهنگ آلمان به ترجمه‌ی دکتر محمد ظروفی و به همت انتشارات توس، نشر یافته، غنیمتی بازیافته است. مترجم در توضیح مختصر خود

## آشنائی

با  
کتابهای ما  
(بقیه)

در صدر کتاب می‌گوید: «... این کتاب از ریشه و منشاء فرهنگ آلمان و پیدایش آن، تحولات اجتماعی، سیاسی، ادبی، هنری که به هفت بخش تقسیم شده، سخن رفته و در هر بخشی، رویدادهای گوناگون یاد شده (و) به بحث کشیده شده است. چون در این مجموعه تنها به بحث کلی مطالب و مباحث بسنده شده، ازینرو خوانندگان باید برای بررسی بیشتر موضوعات، به کتابهای علمی مربوط مراجعه فرمایند و من به سهم خود کوشیده‌ام با آوردن توضیحات مختصری در ذیل صفحات کتاب به فهم بیشتر مطالب آن تاحدامکان کمک نمایم...»

فصول هفتگانه‌ی که مترجم بدان اشاره کرد، بدین شرح است: ساختمان فرهنگی قرون وسطی، اوضاع فرهنگی قرون وسطای پسین، آنچه به بازیگر و کارگردان محول شده، هنگام شدن با همین بازی است. در واقع هر کدام از این بازیها، چيستانی است که جواب آن شاید ارزشی کمتر از بازی‌ای که برای کشف نتیجه‌ی آن می‌شود، دارد. خواننده‌ی این سه قطعه نیز به نوبه‌ی خود به این بازی کشیده می‌شود.

پیترو هانتکه - ترجمه‌ی :  
عباس نعلبندیان - ناشر :  
کارگاه نمایش - ۱۰۶ صفحه  
۶۰ ریال  
بریشانی کتاب از «آربی - آوانسیان» توضیحی در مورد آثار هانتکه نمایشنامه نویس جوان اتریشی آمده است که در معرفی کتاب حاضر

به همان، بسنده می‌کنیم: «هانتکه مفهوم بازی را در بازی کردن با مفاهیم بازیافته است. هر یک از این سه قطعه نمایشگر نوعی بازی است که نویسنده در یک موقعیت بخصوص مطرح می‌کند؛ فلسفه‌ی نمایشی هانتکه دریافتن همین بازی خلاصه می‌شود.

آنجکه به بازیگر و کارگردان محول شده، هنگام شدن با همین بازی است. در واقع هر کدام از این بازیها، چيستانی است که جواب آن شاید ارزشی کمتر از بازی‌ای که برای کشف نتیجه‌ی آن می‌شود، دارد. خواننده‌ی این سه قطعه نیز به نوبه‌ی خود به این بازی کشیده می‌شود.

شاید کمتر نمایشنامه‌ای وجود داشته باشد که بتواند خواننده را به خودی خود به بازی دعوت کند. در خواندن این متن‌ها، خواننده بی‌اختیار به بازی خواننده می‌شود و اگر بازی را نپذیرد، خود بخود از بازی کنار گذاشته می‌شود. او بازی را طبیعتاً می‌بازد (۱). امکان برد یا باخت در بازی در اختیار بازیگر است؛ به همین دلیل، بازیهای هانتکه، بازی‌هایی مطلق اند.»